

راهبردهای جامعه‌شناختی کاهش تروریسم جدید در نظام‌های دموکرات

نعیما محمدی^۱ * علی محمد حاضری^۲

چکیده

مسئله مقاله حاضر گسترش فزاینده جنبش‌های تروریستی جدید، همزمان با مسلط شدن گفتمان لیبرال دموکراسی در نظام جهانی است که مقاومتی جدی از سوی گروه‌های اقلیتی علیه روایت‌های جهان‌شمول ایجاد کرده است. دو راهبرد مجادله‌انگیز از سوی جامعه‌شناسان جهت کاهش تروریسم مطرح شده است که به وضعیت دموکراسی در جامعه جدید اشاره دارد: ۱. تأکید بر الگوهای لیبرال دموکراسی جهت تأمین امنیت در جامعه جهانی و ۲. دموکراسی خود عامل تنش‌زا و تولیدکننده تروریسم در جامعه جدید است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که تروریسم جدید «دموکراسی حداکثری» و «روایت‌های جهان‌شمول» در دنیای مدرن که مهم‌ترین مفاهیم دموکراسی لیبرال هستند را به چالش کشانده است. بنابراین کاهش تروریسم جدید مستلزم تقویت «جهان‌حیاتی»، گسترش الگوی «دموکراسی مشورتی» و «عقلانیت ارتباطی» از طریق افزایش مشارکت سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای مدنی است.

واژگان کلیدی

تروریسم جدید، لیبرال دموکراسی، دموکراسی مشورتی و جهان‌حیاتی.

فصلنامه راهبرد اجتماعی و فرهنگی • سال اول • شماره دوم • بهار ۱۳۹۱ • صص ۸۱-۹۵

۱. عضو استعدادهای درخشان باشگاه پژوهشگران جوان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمان.
۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس.

مقدمه

بعد از جنگ سرد، رهایی از مخاطرات و تهدیدهای بلوک شرق باور نهادینه شده کشورهای غربی تصور می‌شد. بنابراین تحقق امنیت زیر سایه دموکراسی لیبرال و فناوری پیشرفته بود؛ زیرا با توجه به امکاناتی که مدرنیته غربی در اختیار اعضای جامعه خود قرار می‌داد، امنیت شهروندانش توسط هیچ دشمنی به مخاطره نمی‌افتاد؛ تا اینکه امروز بیش از هر زمان دیگری مدرنیته غربی در معرض تهدیدات دشمنی ناشناس و تاحدی نوظهور به نام تروریسم قرار گرفت که بسیار خطرناک‌تر از دشمن شناخته شده قبلی یعنی همان بلوک شرق است (Derderian, 1991: 239). وجه دیگر خطرناک‌تر بودن این دشمن جدید برای کشورهای دموکرات غربی را باید در پیش‌بینی ناپذیری اقدامات تروریستی جستجو کرد؛ برخلاف ساختار سیاسی تشکیل‌دهنده بلوک شرق که خود صاحب امتیازات و منافع بی‌شمار اقتصادی - سیاسی بود و به همین جهت اقدامات قابل پیش‌بینی در بازی قدرت ارائه می‌کرد و به همین جهت کمترین خسارت را به همراه بیشترین بازدارندگی برای طرف مقابل به همراه داشت؛ اما دشمن جدید تمدن غرب بازی منطقی و عقلانی برای مقابله ارائه نمی‌دهد؛ زیرا امکانات و منابع ارزشمندی برای از دست دادن انباشت نکرده و فاقد هویت و دیپلماسی مرسوم سیاسی است. همین مسئله نشان می‌دهد که چگونه این دشمن جدید تنها از آن‌رو که تاکتیکی کمترعقلانی را برای مواجهه با دشمن عقلانی به کار گرفته توانسته است نظام جهانی را ناامن کند.

مفهوم تروریسم از گذشته تا امروز بسیار متحول شده است؛ به طوری که امروزه اقدامات تروریستی که با هدف سوء قصد علیه یک گروه محدود انجام می‌شد و میل به مخفی ماندن هویت عاملان آن نیز بسیار شدید بود، تحت عنوان «تروریسم سنتی» نامیده می‌شود و اقدام خوف‌انگیز، آشکار و نمادین جهت تهدید زندگی روزمره انسان‌ها و ساختارهای مدرن که میل به فاش‌سازی هویت خود دارد در قالب «تروریسم جدید»

تعریف می‌شود (Flemming, 2001: 56). هر یک از این مفاهیم دارای انواعی هستند که در شکل شماره (۱) به آنها اشاره شده است:

شکل ۱. انواع تروریسم



ماهیت متناقض تروریسم جدید در جهان کنونی باعث شده که از یک سو جنبش‌های اجتماعی جدید و رهایی‌بخش مبتنی بر صلح، حفظ محیط زیست و تأکید بر هویت‌های انسانی رشد یابند و از سوی دیگر تهدیدات تروریستی، زندگی روزمره افراد در جوامع دموکرات را بیش از پیش تهدید کنند. این تناقض نشانگر وجود جهانی دو وجهی است که امنیت هستی‌شناختی بشر را دائماً به مخاطره می‌اندازد. طبق آمارهای مربوط به وزارت امور خارجه آمریکا، طی سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۸۲ اقدامات تروریستی که در آمریکا و اروپای غربی اتفاق افتاده از ۶۰۰ به ۸۰۰۰ رسیده است. میزان اقدامات تروریستی از اواخر قرن ۱۹ تا اواخر قرن ۲۰ که مصادف است با هژمونیک شدن گفتمان لیبرال دموکراسی، گسترش جنبش‌های اجتماعی رهایی‌بخش، نهادهای مدنی و... ۳/۷ درصد افزایش داشته است (Galant, 2008: 113). مهم‌ترین ویژگی اجتماعی گسترش اقدامات تروریستی قطع نظر از اهداف و بستر سیاسی، یک خاستگاه مشترک دارد و آن خیزش دموکراسی و ملت‌گرایی است؛ زیرا همزمان با قوت گرفتن چشمگیر جاذبه‌های لیبرال دموکراسی و اندیشه‌های روشنگری، اقدامات تروریستی نیز در جهان افزایش یافته است. بنابراین تروریسم به عنوان یک دشمن جدید برای تمدن غرب از آن رو دارای اهمیت است که نظام جهانی را در شرایط کنونی ناامن و ترسناک کرده است.

۱. مجادله پیرامون جنبش‌های تروریستی در الگوی لیبرال دموکراسی

در رویکردهای مربوط به حقوق بین‌الملل و علوم سیاسی، برخلاف تئوری‌های

جامعه‌شناسی، تروریسم به عنوان یک جرم سیاسی تلقی می‌شود و به جای طرح سؤال پیرامون چگونگی مواجهه با آن از مبارزه با تروریسم سخن می‌گویند. بررسی‌های جامعه‌شناختی مفهوم تروریسم نیازمند فهم آن به مثابه یک متن در درون یک زمینه است که در دوره‌های مختلف تاریخی بر حسب نوع مناسبات اجتماعی و سیاسی میان اعضای جامعه و دولت‌ها روش‌های مبارزاتی تغییر روش و محتوا داده‌اند، اما سرشت اعتراضی خود را حفظ کرده‌اند.

بحث پیرامون ارتباط تروریسم با مقوله دموکراسی یکی از مهم‌ترین نقاط برخورد حوزه سیاسی و مجادلات جامعه‌شناسی است. بر اساس دیدگاه جامعه‌شناسان آمریکایی بعد از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر توسعه دموکراسی لیبرال به عنوان ابزاری جهت افزایش امنیت در جامعه جهانی مطرح شد که قادر به جلوگیری از جنبش‌های تروریستی است. پیرو این استراتژی که عملاً اساس سیاست آمریکا را شکل داد، دو دیدگاه نظری وجود دارد:

۱-۱. دیدگاه اول

بر اساس این دیدگاه، دموکراسی می‌تواند امنیت را به جامعه جهانی بازگرداند و با دموکرات کردن کشورهای اقتدارگرا می‌توان از صلح در جهان برخوردار بود. بحث‌های نظری که حول رابطه دموکراسی و امنیت اجتماعی - سیاسی شکل گرفته‌اند، به دنبال پاسخ گفتن به این دو پرسش هستند:

۱. آیا فقدان دموکراسی علت اصلی تروریسم است؟
۲. آیا بسط دموکراسی لیبرال توانایی دولت‌ها برای مقابله با تروریسم جدید را افزایش می‌دهد؟

گروهی از جامعه‌شناسان معتقدند: با بسط زمینه‌های دموکراسی در جهان اسلام، می‌توان جلوی انحراف از قراردادهای بین‌المللی و محرومیت‌های عمومی را گرفت و احتمال پیوستن جوانان آسیب‌پذیر و ناراضی به خشونت و ترور را کاهش داد. کارتی و زالد^۱ اعتقاد دارند که دموکراسی تنها از طریق افزایش موقعیت‌های هماهنگی بین قومی در جوامع چند فرهنگی باعث کاهش خطر تروریسم می‌شود، اگر نه دموکراسی اکثریتی همواره تنفر اقلیت علیه اکثریت را محقق می‌سازد. از آنجا که محافظه‌کاران آمریکا،

1. Carthy and Zald

بنیادگرایی اسلامی یا رادیکالیسم اسلامی را در منطقه خاورمیانه مهم‌ترین عامل رشد تروریسم می‌دانند، معتقدند که باید از طریق حمایت از اسلام اصلاح‌طلب و دموکرات، شیوه‌های معتدلی از حکومت اسلامی را در این منطقه مستقر کرد تا اسلام در حد و مرزهای خود باقی بماند و بنیادگرایان اسلامی نتوانند از روش‌های تروریستی، ایدئولوژی خود را به بیرون از مرزها ببرند یا از طریق روش‌های تروریستی به اهداف خود دست یابند. تمایز قائل شدن میان دو مفهوم «بنیادگرایی اسلامی» و «اسلام‌گرایی رادیکال» و بررسی نسبت آن با دموکراسی برای فهم رخدادهای تروریستی، بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر برای جامعه‌شناسان اهمیت تئوریک پیدا کرد. به این ترتیب مراد از بنیادگرایان اسلامی گروهی هستند که بر اساس انگیزه‌های مذهبی عمل می‌کنند و در صدد احیای نوعی از اعمال مذهبی متصور و اصیل‌ترند؛ در حالی که اسلام‌گرایان رادیکال بر ضرورت توسل به خشونت برای تحقق اهداف سیاسی و ایدئولوژیک تأکید دارند. «اولیویه رونا» در کتاب خود تحت عنوان «اسلام جهانی شده» در مورد اسلام رادیکال یا جهادگرایان می‌گوید: دینداری خالص اسلامی ریشه در فرهنگ ملی یا محلی دارد و مادامی که آموزه دینی داعیه جهان‌شمولی نداشته باشد و به دنبال جرح و تعدیل عادات، آداب، رسوم و اصلاح اعتقادات ایدئولوژیک مردم و حاکمان سیاسی جهان نباشد، نمی‌تواند عامل محقق‌کننده پدیده تروریسم شوند. اسلام‌گرایی رادیکال محصول چیزی است که اولیویه رونا آن را «سرزمین‌زدایی غیردموکراتیک اسلام» می‌نامد. اما در بحث بنیادگرایی اسلامی جهان با افرادی مواجه است که پیرو اعتقادات مذهبی‌شان به اداره حکومت می‌پردازند و در این راستا دیانت و سیاست‌شان اسلامی می‌شود. چنین رویکردی می‌تواند انواع مختلفی از حکومت‌های دیکتاتوری یا دموکراتیک را پدید آورد که در هر دو صورت با تروریسم بی‌ارتباط است (Roy, 2004: 23).

۲-۱. دیدگاه دوم

در این دیدگاه دموکراسی خود عامل تنش‌زا و تولیدکننده تروریسم تلقی می‌شود. آرکوویلا و رونفلد^۱ معتقدند که اگر دموکراسی حکومت اکثریت بر اقلیت است؛ تروریست‌هایی چون بن‌لادن و پیروان او محصول ناامیدی تحقق حقوقشان در فضای

1. Arquilla and Ronfeldt

اکثریتی هستند، آنها جدای از محل تولدشان در کشورهایی جامعه‌پذیر شدند که در آنجا مخالفت سیاسی با نظر اکثریت غیرقانونی است (آمیتا، ۱۳۸۳: ۶۵). آنها محصول تنفر شدید از حکومت‌های استبدادی خود و سلطه آمریکا هستند، بن لادن به دلیل تنفر شدید از آمریکا و شیوه‌های مستبدانه خاندان آل سعود، تروریسم را به عنوان یک روش مبارزاتی انتخاب کرده که خود متولی توسعه گرایش‌های ضدآمریکایی در جهان است. با این تعبیر چنانچه بپذیریم فقدان دموکراسی علت پیدایش تروریسم است، باید بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا دموکراسی باعث جلوگیری و از بین رفتن خطر تروریسم شده است؟ به این ترتیب آن دسته از دیدگاه‌های نظری که تروریسم را فرزند دموکراسی تلقی می‌کنند و معتقدند دموکراسی به عنوان مطلوب‌ترین و مقبول‌ترین شکل حکومت توانسته زمینه مذاکره و سازش میان گروه‌های مختلف اجتماعی را امکان‌پذیر نماید، همزمان باعث طرد اقلیت‌ها شده و گروه‌های بی‌نام و ناشناخته‌ای که برای ابراز هویت و وجود خود و یا به عبارت بهتر با هدف دیده شدن توسط اکثریت‌ها مجبور به استفاده از روش‌های تروریستی می‌شوند تولید کرده است (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۴۳). تروریست‌ها این اقدامات را راهی برای به میز مذاکره کشاندن، چانه‌زنی و گرفتن امتیازات اجباری می‌دانند تا همزمان برای ماندگاری در میان اکثریت‌ها تلاش نمایند. با چنین استدلالی، یکی از راه‌های مواجهه و نه مبارزه با تروریسم، پذیرش وجود گروه‌های اقلیتی است که تمایل دارند منافعشان در استفاده از منابع موجود حفظ شود و سهمی در قدرت داشته باشند. سازوکارهایی چون میانجی‌گری، اقناع‌سازی و سازش مصالح اقلیت‌ها از این جمله‌اند.

علاوه بر تبیین‌های نظری، برخی شواهد تجربی نشان می‌دهد که حکومت‌های دموکراتیک استعداد کمتری برای تروریسم ندارند یا بین نوع رژیم (دیکتاتوری یا دموکراسی) و تروریسم رابطه‌ای وجود ندارد. طبق گزارش سالانه دپارتمان دولتی (نمونه‌های تروریسم جهانی) بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳ بیشتر حوادث تروریستی در کشورهای آزاد یا دموکراتیک رخ داده است. طبق این گزارش در این سال‌ها، ۲۰۳ مورد حمله‌های تروریستی در هند رخ داده است و چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور دیکتاتوری حملات تروریستی در بین این سال‌ها خیلی کمتر از هند بوده است و شواهد مستندتر از رابطه بین نوع رژیم و تروریسم هم نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بیشتر گروه‌های تروریستی در کشورهای دموکراتیک پدید آمده و حتی دموکراسی‌های

اسرائیل و ترکیه گروه‌های تروریستی خودش را به وجود آورده. جسیکا استرن در مطالعه قابل توجهش در این مورد استدلال می‌کند که دموکراتیزاسیون لزوماً بهترین راه مبارزه با افراط‌گرایی نیست، زیرا گذار به دموکراسی این طور شناخته شده است که دوران آسیب‌پذیری خاصی را موجب می‌شود که دولت‌ها را کاملاً درگیر می‌کند (Homer, 2002: 87). از این رو دلیلی ندارد که جهان غرب دموکراتیک تروریست‌های کمتری را پرورش دهد، چراکه مورد آمریکا، اسرائیل و هند نشان می‌دهد که وجود حکومت‌های دموکراتیک باعث مصونیت از تروریسم بین‌المللی نشده است. توماس هامر دیکسون معتقد است که حساسیت بالای کشورهای غربی در مقابل اندیشه تروریسم به خاطر پیچیدگی پیشرفت، همبستگی و تمایلشان به تمرکز و آسیب‌پذیری بالای آنها که در محدوده جغرافیایی کوچک به سر می‌برند، است (Ibid: 79). علاوه بر این اقدامات آمریکا پس از واقعه ۱۱ سپتامبر نشان داده که دموکراتیک‌سازی نه تنها باعث خشک شدن ریشه درخت تروریسم نمی‌شود، بلکه زمینه تضعیف توانایی حکومت‌های دموکراتیک جدید را برای مهار تروریسم فراهم می‌کند، به طوری که دولت‌های دموکراتیک در مقابل تروریسم بسیار آسیب‌پذیر می‌شوند. بر اساس این دیدگاه، روند دموکراتیک‌سازی، علت ناتوانی اندونزی در تکرار تجربه مالزی و سنگاپور در سرکوب تروریست‌ها معرفی می‌شود.

۲. پیدایش تحول جدید در ارتباط میان تروریسم و دموکراسی

آنچه در دو رویکرد فوق مورد توجه بود، پیامد یا نتایج دموکراسی در درون یک دولت - ملت بود. اما آنچه طی سال‌های اخیر با آن مواجه هستیم نه فقط رابطه اکثریت - اقلیت در درون یک جامعه، بلکه بررسی این روابط در سطح بین‌تمدنی و بین فرهنگی است. تقریباً مطابق آنچه در سطح دولت - ملت‌ها منجر به نادیده‌انگاشتن هویت اقلیت‌ها در یک دموکراسی اکثریت‌گرا می‌شود، در عرصه جهانی نیز چنین سلطه‌ای زمینه‌ساز نزاع برای به رسمیت‌شناسی توسط فرهنگ اسلامی که تمدنی طرد شده و حاشیه‌ای است علیه تمدن غرب می‌شود. لاقابل‌بنیادگرایی اسلامی در پاسخ به تحمیل ارزش‌های لیبرال دموکراسی که درصدد تحمیل آن به مسلمان است و ایدئولوژی آنان را نادیده می‌انگارد، دست به برخی اقدامات تروریستی می‌زد، زیرا نظامی را که غرب تحت عنوان جهانی‌سازی ایده‌ها و ارزش‌های سیاسی - اجتماعی درصدد حفظ و بازتولیدش است، برخاسته از پراگماتیسم منفعت‌طلبانه می‌داند و از همین جهت تروریسم را مقاومتی مؤثر برای ممانعت از چنین

تفوقی می‌داند. با چنین نگاهی در مقاله حاضر کوشش می‌شود مقاومت‌های تروریستی جدید در درون مرزهای ملی و در سطح بین‌المللی توضیح داده شوند؛ زیرا تروریسم بدان معنا که مراد ما در این مقاله است، با تئوری‌های فرهنگی - هویتی تحلیل می‌شود. این پدیده در عصر حاضر معلول جهان پاره پاره و متناقضی است که در آن از یک سو همبستگی و وحدت میان تمدن‌ها تضعیف شده است و از سوی دیگر پیوندهای بین‌المللی و جنبش‌های اجتماعی بدون مرز به دنبال تقویت جهان‌دوستی و بشردوستی هستند. راه تقویت همبستگی بین‌المللی تصویب قطعنامه علیه گروه‌های به رسمیت شناخته شده نیست، بلکه باید کوشید تا از طریق تولید منابع و منافع مشترک پیوندهای متقابل تولید کرد.

در هر حال، جامعه مدرن کنونی از آن جهت جامعه‌ای خطرپذیر قلمداد می‌شود که هر یک از مدعیان تمدن به دنبال محاصره آن به نفع ایدئولوژی و اثبات هویت برتر خود از طریق استبداد اکثریتی و تحمیل آن به اقلیت‌ها است. جین پیره دوپای^۱ می‌نویسد: آنچه نظم جهانی را به مخاطره می‌اندازد، بحث هویت‌هاست و نه تفاوت‌ها. تا پیش از آنکه اقدامات تروریستی با هدف ایجاد جامعه خطرناک محل بحث تئوریک قرار گیرد، این اقدامات با عنوان مسئله آشتی ناپذیر بودن تفاوت‌های فرهنگی^۲ مطرح می‌شد.

یورگن هابرماس معتقد است: اساساً ترور با هویت‌ها سروکار دارد نه با تفاوت‌ها. از این رو مواجهه جهان عرب با آمریکا ناشی از به چالش افکندن سرمایه‌داری مدرن است و نه تفاوت‌های تکنولوژیک و نظامی غرب و یا توسعه اقتصادی آمریکا در مقایسه با دیگر کشورهای جهان. تحلیل هابرماس از پدیده اجتماعی تروریسم در ایجاد جامعه خطرناک در پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین کشور سرمایه‌داری از اینجا نشئت می‌گیرد که مونولوگ غرب ادعای برتری فرهنگی و سلطه تمدنی بر جهان دارد. در واقع آنچه جامعه مدرن امروز را به مخاطره کشیده، استعمار هویت‌های فرهنگی دیگر تمدن‌ها است.

به زعم هابرماس، مقوله مذهب عامل تبیین‌کننده مهمی در سرخوردگی هویت‌ها به شمار می‌رود. آنچه مسلمانان عرب جهان اسلام را به سمت رقابت جدی و خطرناک با مسیحیت می‌کشاند، این موضوع است که آنها به‌عنوان دو دین بزرگ از حیث تعداد پیروان در سراسر جهان که هر یک در دوره‌ای از تاریخ افتخارات شکوهمند جهانی

1. Jean Pierre Dupuy

2. Irreconcilable cultural differences

داشتند، اما امروز دنیای اسلام اعتبار اقتصادی، نظامی و سیاسی خود را از دست داده اما مدعی حقانیت و اصالت تاریخی خود در حوزه ایمان و باور است. در حالی که غرب همواره کوشش می‌کند با به حاشیه راندن آن، این حقانیت را زیر سؤال بکشد در مقابل چنین به حاشیه راندگی گروه مقاومتی شکل می‌گیرد، که هدف آن تخریب سیاسی تمدن جایگزین است تا تجربه درد تحقیر را از طریق ناامنی زندگی روزمره شهروندانی که زیر سایه تمدن غرب احساس آرامش می‌کنند، به آنان بچشانند. هابرماس اشاره می‌کند: آن‌گاه که جنگ و جبهی هویتی - تمدنی به خود می‌گیرد، دیگر با دخالت نیروهای امنیتی - پلیسی و قطعنامه‌های حقوقی و قضایی قابل حل نیست، بلکه نیازمند نسخه‌ای اجتماعی است. هابرماس حل این بحران را در قالب تئوری «دموکراسی گفتگو» و رسیدن به توافق از طریق دانش‌رهایی بخش مطرح می‌کند که در آن معرفت‌ها و منزلت‌ها زیر بار استعمار قدرت و ثروت تحریف نشوند. او معتقد است: هر زمان که «سیستم اجتماعی»^۱ بخواهد در بازی میان تمدن‌ها بر «جهان‌زندگی»^۲ مسلط شود، بازی به سمت خشونت تروریستی کشیده می‌شود، زیرا مشروعیت دچار بحران می‌شود و فاصله تمدن غرب با دیگر تمدن‌ها امروز چنان بالا گرفته است که گروه‌های تروریستی انتزاعی در نبرد خطرناک چیزی برای از دست دادن نمی‌بینند.

نظر به آنچه گفته شد، بازی خطرناک مهم‌ترین نقطه ضعف مدرنیته غربی است که امروز از سوی گروه‌های تروریستی تهدید می‌شود و دعوت هابرماس به سمت توافق دیالکتیکی جلوگیری از تخریب سیاسی جهان‌زندگی است (Schneiderman, 2001: 325). چنانچه بخواهیم تئوری هابرماس را به شکل دقیق‌تر در چارچوب بحث‌های مربوط به مفهوم تروریسم به کار بگیریم، باید آن را اقدامی اعتراض‌آمیز علیه نظم موجود جهانی دید که در آن گفتمان مسلط با به کارگیری ابزارهای مختلف امکان گفتگو یا دیالوگ برابانه را برای گروه‌های منزلتی در نظام‌های اجتماعی و گروه‌های معرفتی در نظام فرهنگی فراهم نمی‌کند. تسلط گروه‌های قدرت و ثروت در نظام‌های سیاسی و اقتصادی تحت لوای دموکراسی اکثریتی گروه‌های اجتماعی و هویتی اقلیت را استعمار می‌کند. در حقیقت جهان دموکرات غرب تحت عنوان «اکثریت» فرصت تحریف جهان را بدان‌گونه پیدا

-
1. Social system
 2. Life world

می‌کند که منفعتش ایجاب می‌کند. در واکنش به چنین نظامی، برخی گروه‌ها در دفاع از هویت خود رعب‌انگیزترین اقدامات را به‌منظور پرنمودن گوش تاریخ مرتکب می‌شوند و از استراتژی‌های تلافی‌جویانه با روش‌های تروریستی استفاده می‌کنند. برخی از این اقدامات در پرتو جنبش‌های رهایی بخش می‌گنجد.

به زعم هابرماس، تک‌صدایی سرمایه‌داری در حوزه فرهنگی در یک سطح مسلط نمودن سکولاریسم را در برداشته است که از یک سو هویت‌های دینی را جریحه‌دار و از سوی دیگر آنها را به‌عنوان گفتمان‌های حاشیه‌ای طرد و یا تحقیر نموده است. کل بحث هابرماس در خصوص شکل‌گیری جنبش‌های تروریستی اخیر، متوجه انتقاد او به دموکراسی ابزاری است که امکان تعیین سرنوشت اقلیت‌ها را در سرنوشت خود محدود کرده است، زیرا فهم هویت‌های دینی در بستر فرهنگی خودشان صورت نمی‌گیرد. چنین گروه‌هایی به‌منظور مقابله با تحریف هویتی و جبران ضعف‌های خود به ناامن ساختن نظم سیاسی مسلط دست می‌زنند و درست به همان حوزه‌هایی خسارت می‌رسانند که نظام سیاسی - اقتصادی مسلط، قدرت و ثروت خود را از آن به دست می‌آورد. با چنین رویکرد نظری می‌توان رخداد ۱۱ سپتامبر علیه سرمایه‌داری مدرن و یا موضوع دعوی فلسطین و اسرائیل را تحلیل نظری کرد.

ژاک دریدا پدیده سمبلیک تروریسم را با تأکید بر دیدگاه‌های پسا ساختارگرایانه و در قالب تئوری جامعه خطرناک صورت‌بندی می‌کند. از نظر او، ترور یکی از وحشتناک‌ترین اقدامات جامعه جدید است که برخلاف نوع کلاسیک خود از طریق بمب، تهاجم و سلاح‌های کشتار، طی یک رابطه خصمانه انجام نمی‌گیرد. امروزه برای ارتکاب به یک اقدام تروریستی نیازمند آموزش افرادی که داوطلب یک عملیات انتحاری باشند نیستیم، بلکه علم و فناوری در خطرپذیر کردن جامعه جدید چنان به سرعت پیش رفته است که وارد ساختن یک ویروس در برنامه‌های کامپیوتری که دارای اهمیت استراتژیک است قادر به فلج کردن منابع اقتصادی، نظامی و سیاسی یک کشور است. با این نگاه اقدام تروریستی ۱۱ سپتامبر یک اقدام تروریستی باستانی است که هدفش تشویش اذهان عمومی و انتقال ترس به همه لایه‌های طبقاتی اعضای یک جامعه است تا به مبارزه سیاسی و نظامی طلبیدن یک کشور. اینکه علم، قدرت به راه انداختن نوعی اقدام تروریستی بدون خشونت و خون‌ریزی را برای تروریست‌های جدید فراهم کرده که بدون جریحه دار شدن وجدان

جامعه بشری و محکوم شدن مسبب آن از سوی عامه مردم دنیا تحقق‌پذیر است، نشان می‌دهد که نوک پیکان تروریسم به سمت حیات بشر نیست، بلکه سری‌ترین منابع اطلاعاتی و نظامی پیشرفته‌ترین کشورهای جهان می‌تواند قربانی ترور شود. به این ترتیب ترس و وحشت تنها نظام اجتماعی و جهان‌زندگی را به زعم هابرماس تهدید نمی‌کند، بلکه تروریسم با استفاده از نوعی «شالوده‌شکنی» منطق مبارزه را تغییر داده است. امروز یک نظام سیاسی و نظامی قدرتمند در مواجهه با یک نیروی ناشناس و حاشیه‌ای احساس وحشت می‌کند (Doran, 2008: 3). در همین خصوص نگاه الکساندر^۱ (۲۰۰۴) وجود دارد که در قالبی تکثرگرایانه تروریسم را پاسخی نمادین، دراماتیک و نمایشی می‌داند که شالوده‌های یک مبارزه مدرن را درهم شکسته است، اما باید در درون ساخت فرهنگی خودش کدگذاری شود و تا زمانی که چنین بستری فراهم نشود و از آن در قالب یک جرم سیاسی یاد شود، نمی‌توان از آن چیزی غیر از یک برچسب دانست. در همین خصوص مهم‌ترین جنبش‌های تروریستی به زعم یورگن اسمایر^۲ (۲۰۰۳) در بحث‌های مربوط به بنیادگرایی مذهبی و تروریسم است که تحت لوای «اعتبار ایدئولوژی‌ها» شکل می‌گیرد. این مفهوم از نظر اسمایر قادر به تبیین چرایی تحقق بسیاری اقدامات تروریستی بنیادگرایانه است. با تلفیق تئوری هژمونی گرامشی و توجه به این مفهوم نظری، می‌توان گفت: جنبش‌های تروریستی در لحظه‌ای شکل می‌گیرند که منابع پذیرش نهادی به واسطه وجود سیستم‌های هژمونیک که در مدعی برتری هستند بسته می‌شود و گروه‌های ضد هژمونیک که ناگزیر از مشارکت در آن سوی جبهه جنبش هستند، دست به واکنش تروریستی می‌زنند، زیرا آنها نیز مدعی ایدئولوژی معتبر هستند. اما در اقلیت جای دادن آنها توسط گفتمان اکثریت منطقی دموکرات و مدرن موجب شده است که نه تنها این اقلیت وارد بازی نشوند، بلکه به ایدئولوژی نامعتبر و ناحق نیز متهم شوند.

۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر نسبت میان تروریسم جدید و نظام‌های دموکراتیک در سطوح مختلف مورد توجه قرار گرفته است. به‌طور کلی پیدایش تروریسم در سطح جهانی ناشی از تناقض

-
1. Alexander
 2. Juergens Smeyer
 3. Ideologies of validation

درونی نظام لیبرال دموکراسی با ارزش دولت حداقلی و به رسمیت نشناختن حقوق اقلیت‌ها و حاشیه‌ای‌ها است. نظامی که از یک سو بر کوچک شدن دولت ملی تأکید دارد و دولت حداقلی را به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر درصدد تحمیل قواعد جهان‌شمول خود بر آنها است. به این ترتیب، تروریسم واکنشی دفاعی از سوی اقلیت‌هایی است که به دلیل تفوق الگوی لیبرال دموکراسی، امکان مشارکت و گفتگو در نظام جهانی را ندارد. از این منظر می‌توان تروریسم را یک جریان هدایت شده به وسیله یک پاسخ ضد هژمونیک به قدرت‌های هژمونیک طلب دانست که هم امکان تحلیل اقدامات تروریستی بنیادگرایان اسلامی علیه فرهنگ غرب و منافع دولت‌های مسلط غربی وجود دارد و هم می‌توان اقدامات خشونت‌آمیز تروریستی در داخل کشورهای اسلامی در روابط بین اقلیت‌های قومی و فرقه‌های مختلف اسلامی را تبیین کرد.

اقدامات تروریستی گروه‌هایی نظیر القاعده و طالبان پاسخ اقلیت‌های هویتی به این طردشدگی و نامعتبر تلقی شدن ایدئولوژی آنان در مواجهه با فرهنگ و تمدن غربی است. «القاعده» اصطلاحی است که پس از واقعه ۱۱ سپتامبر مفهوم تروریسم سنتی را به چالش کشید. حمله القاعده به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی به معنای ظهور سبک جدیدی از خشونت سیاسی است که با نوع قدیمی آن یعنی جنگ‌های نامنظم متفاوت است. جامعه‌شناسان سیاسی قائل به نوعی نسبییت و رابطه علی میان مدرنیته و گروه تروریستی القاعده هستند و ریشه‌های پیدایش برخورد خشونت‌بار سیاسی این گروه را در پروژه استبداد اکثریتی فرهنگ لیبرال دموکراسی و رشد ناموزون آن در کشورهای دنیا می‌دانند. به نظر جان گری، جوامع غربی بر این باور بودند که مدرنیته شکل واحدی داشته و خواهد داشت و این شاکله همیشه بر همین اساس باقی می‌ماند. اما با ظهور القاعده به عنوان یک گروه تروریستی، بسیاری از این معادلات به هم خورد و امروز فرهنگ مدرنیته در معرض خشونت‌های یک گروه نسبتاً مدرن دیگر است (Roberson, 2003: 25)، چراکه القاعده سازمانی مربوط به قرون وسطی نیست، بلکه محصول جانبی جهانی شدن جنگ و مولد یک فرهنگ سیاسی جدید مبتنی بر تروریسم است. همان‌طور که کارتل‌های دارو و همکاری‌های تجاری، بین‌المللی شده‌اند، جرائم سازمان یافته نیز نه تنها جهانی، بلکه «چندملیتی» شده‌اند.

واکنش جنبش‌های تروریستی از هر نوع که باشد، تهدید زندگی روزمره اجتماع غربی است، اندیشه‌ای که بنیادهای ایدئولوژی مدرن را فرومی‌پاشد و عملاً اعتبار و حقانیت این ایدئولوژی را زیر سؤال می‌برد (Boyns, 2004: 19). این گروه‌ها به دنبال ناکامی در بسیج منابع^۱ و امکان دستیابی به فرصت‌های ابراز و انتقال ایدئولوژی خود از تاکتیک‌های سیاسی خاصی استفاده می‌کنند و همین مسئله مشارکت سیاسی آنها را در عرصه جهانی فاقد مشروعیت می‌کند. از آنجا که این گروه‌ها نیز درصدد مشروعیت‌بخشی به قدرت خود و کسب پرستیژ سیاسی هستند، تمایل به برخورد خشونت‌آمیز و تحمیل اراده خود بر اکثریت مشروعیت‌بخش دارند تا وجهه خود را در برابر رقیب ایدئولوژیک خود بالا ببرند. گرایش به مناسک‌گرایی و اقدامات نمادین در راستای احیای قدرت - پرستیژ در راستای تحقق همین بعد هویتی است.

در واقع بر اساس تحلیل‌های جامعه‌شناختی این مقاله، کانون مقاومت‌های خشن و عالی‌ترین سطح آن بستر رخدادهای تروریستی را در مجموع می‌توان هم ناشی از استبداد و فقدان دموکراسی و هم اختلال در اجرای رویه‌های دموکراتیک دانست و آنها را در سه سطح به شرح زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. در کشورهای دموکراتیک پیشرفته: به رسمیت نشناختن حقوق و ارزش‌های مهاجران غیرقانونی و گروه‌های حاشیه‌ای (خشونت‌های معمول در کشورهای فرانسه و انگلیس).

۲. در مناسبات بین‌المللی و جهانی: به رسمیت نشناختن ارزش‌ها و فرهنگ جوامع غیر غربی از سوی قدرت‌های جهانی (خشونت‌های اعمال شده از سوی القاعده و طالبان).

۳. در درون کشورهای اسلامی منطقه نیز می‌توان به تفکیک به این موارد اشاره کرد:

الف) وجود حکومت‌های غیر دموکراتیک و نظام‌های سیاسی مبتنی بر نظام‌های استبدادی (نظیر عربستان).

ب) وجود حاکمیت گروه‌های اقلیت قومی - مذهبی بر اکثریت قومی - مذهبی دیگر (نظیر بحرین و سوریه).

1. Resource mobilization

- ج) به رسمیت نشناختن یا کم‌اعتنایی به حقوق و ارزش‌های گروه‌های قومی - مذهبی اقلیت از سوی اکثریت قومی - مذهبی حاکم (نظیر عراق و ترکیه).
- د) مداخله قدرت‌های خارجی و اثرگذاری تحریک‌آمیز آنها در مناسبات درون‌کشوری و روابط میان قومیت‌ها و مذاهب (نظیر پاکستان، افغانستان و لبنان).
نظر به آنچه مطرح شد، راهبردهای استراتژیک جهت کاهش اقدامات تروریستی علیه نظام‌هایی که گفتمان اکثریتی در آن غالب است عبارتند از:
۱. کاهش سیاست‌های ترجیحی بر مبنای منافع اکثریت و توزیع عادلانه منابع موجود، با تأکید بر رعایت سهم اقلیت‌ها؛ مانند عراق و عربستان.
 ۲. به رسمیت‌شناسی حقوق اکثریت در مواردی که ساختارهای سیاسی موجود مبتنی بر حاکمیت گروه‌های اقلیتی بر اکثریت است؛ مانند بحرین و سوریه.
 ۳. اعتباربخشی به نظام ارزشی - فرهنگی تمدن‌های اقلیتی در مقیاس جهانی.
 ۴. به رسمیت‌شناسی تردیدها در خصوص اکثریتی پنداشتن نظام ارزشی و فرهنگ غرب در مناسبات جهانی.
 ۵. توسعه الگوی دموکراسی مشورتی مبتنی بر عقلانیت ارتباطی و مشارکت دادن هرچه بیشتر کشورهای جهان سوم در نهادهای تصمیم‌گیری بین‌المللی (حذف گونه‌های مختلف آشکار و پنهان حق و توی قدرت‌های مسلط در نهادهای بین‌المللی).

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آمیتا و آچاریا (۱۳۸۳). «امنیت و مطالعات امنیتی پس از ۱۱ سپتامبر»، ترجمه نادر پورآخوندی، گزارش پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۶). آمریکا بر سر تقاطع، دموکراسی، قدرت و جریان نومحافظه‌کاری، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران: نشرنی.

ب) منابع لاتین

- Boyns, David (2004). "Developing a Sociological Theory For the Empirical Underesting of Terrorism", *The American sociologist journal*: 5-25.
- Derderian, James (1991). "The Terrorism Discourse: Signs, States and System of Flobal Political Violence", New York: Martins Press.
- Doran, Robert (2008). "Terrorism and Cultural Theory", *Political Sociology Journal*, vol. 37, No. 1 : 3-19.
- Flemming, Peter and Stohl (2001). "Myths and Realities of Cyber Terrorism", *Politics Science Journal*, Vol. 2. N. 7.
- Galanter, Henry (2008). "Holy Terrorism", *Journal of police and administration*. Vol. (1) 4: 112-132.
- Homer , Thomas (2002). "Dixon, the Rise of Complex Terrorism", *Foreign Policy*, January.
- Burk, Jason (2004). "Al Qaeda Today and The Real Rootd of Terrorism", *Terrorism Monior Journal*, Vol. I, Issue 11.: 2-14.
- Roberson, Jonson. (2003). "Global Terrorism Throught a Doctrine of Preemption", *Terrorism and Political Violence Journal* , Vol. 15, No. 1: 1-30.
- Roy , Olivier (2004). "Globalized Islam: the Search for a New Ummah", NewYork: Columbia University Press.
- Schneiderman, David (2001). "Terrorism and the Risk Society", *An international journal*. Vol. 2. N. 13: 321-346.